



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۶۳

عشق در کفر کرد اظهاری
بست ایمان ز ترس، زُنَّاری^(۱)

بانگ زنه‌ار از جهان برخاست
هیچ کس را نداد زنه‌اری

هیچ گنجی نبود بی خصمی
هیچ گنجی نبود بی ماری

نی که یوسف خزید در چاهی؟
نه محمد گریخت در غاری؟

پای ذوالنون^(۲) کشید در زنجیر
سر منصور رفت بر داری

جز به گنج عدم نیاسایی
در عدم درگریز یکباری

جهت خرقه‌ای چنین زخمی؟!
این چنین درد سر ز دستاری؟!

کفن از خلعت و قبا خوشتر
گور از این شهر به، به بسیاری

کی بود کز وجود باز رهم
در عدم در پرم چو طیاری؟!

کی بود کز قفس برون پرد
مرغ جانم به سوی گلزاری؟!

بچشد او غریب چاشت^(۳) خوری
بگشاید عجیب منقاری

چون دل و چشم معده نور خورد
زانکه اصل غذا بد انواری

بَلْ هُمْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ*
بخورد یَرْزُقُون در اسراری

آهوی مشک ناف من برهد
ناگه از دام چرخ مکاری

جان بر جانهای پاک رود
در جهانی که نیست پیکاری

مشت گندم که اندرین دامست
هست آن را مدد ز انباری

باغ دنیا که تازه می‌گردد
آخر آبش بود ز جوباری

خاکیان را که هوش می‌بخشد؟
پادشاهی قدیم و جبّاری

گر نکردی نثار دانش و هوش
کی بُدی در زمانه هشیاری؟!

خاک خفته نداشت بیداری
شاه کردش ز لطف بیداری

خون و سرگین نداشت زیبایی
پرده‌اش داد حسن ستّاری

جانب خرمن کرم بگیریز
هین قناعت مکن به ایثاری

جامه از اطلسی بساز که هست
بر سر عقل از او کله واری

این کله را بده، سری بستان
کان سرت دارد از کله عاری

ای دل من به برج شمس گریز
زو قناعت مکن به دیداری

شمس تبریز کز شعاع ویست
شمس همراه چرخ دَوّاری^(۴)

* ۱ قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۹

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ۚ بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.

ترجمه فارسی

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

ترجمه انگلیسی

Think not of those who are slain in Allah's way as dead. Nay, they live, finding their sustenance in the presence of their Lord;

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۷

در بیان آنکه صفا و سادگی نفس مطمئنّه از فکرت ها مشوّش شود، چنانکه بر روی آینه چیزی نویسی یا نقش کنی، اگر چه پاک کنی، داغی بماند و نقصانی

روی نفس مطمئنّه^{۲*} در جسد
زخم ناخن های فکرت می کشد

فکرت بد ناخن پُر زهر دان
می خراشد در تعمق^(۵) روی جان

تا گشاید عقده اشکال را
در حدّث^(۶) کرده ست زرین بیل را

عقده را بگشاده گیر ای مُنتَهی^(۷)
عقده یی سخت ست بر کیسه تهی

در گشاد عقده ها گشتی تو پیر
عقده چندی دگر بگشاده گیر

عقدیهیی که آن بر گلوی ماست سخت
که بدانی که خَسی^(۸) یا نیکبخت؟

حَلّ این اشکال کُن، گر آدمی
خرج این کُن دَم، اگر آدم دمی

حدّ اعیان^(۹) و عَرَض^(۱۰) دانسته گیر
حدّ خود را دان، که نبود زین گزیر

چون بدانی حدّ خود زین حد گزیر
تا به بی حد در رسی ای خاکبیز^(۱۱)

عمر در مَحْمُول^(۱۲) و در موضوع^(۱۳) رفت
بی بصیرت عمر در مَسْمُوع^(۱۴) رفت

هر دلیلی بی نتیجه و بی اثر
باطل آمد در نتیجه خود نگر

جز به مصنوعی ندیدی صانعی
بر قیاس اِقْتِرَانِی^(۱۵) قانعی

میفزاید در وسایط فلسفی^(۱۶)
از دلایل باز برعکسش صَفی^(۱۷)

این گریزد از دلیل و از حجاب
از پی مَدْلُول^(۱۸) سر برده به جیب

گر دُخان^(۱۹) او را دلیل آتش است
بی دُخان ما را در آن آتش خوش است

خاصه این آتش که از قرب و ولا^{*۳}^(۱۹)
از دُخان نزدیکتر آمد به ما

پس سیه کاری^(۲۰) بود رفتن ز جان
بهر تَخیلات^(۲۱) جان سوی دُخان

*۲ قرآن کریم، سوره فجر (۸۹)، آیه های ۲۷-۲۸

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷)

ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً. (۲۸)

ترجمه فارسی

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! (۲۷)

به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. (۲۸)

ترجمه انگلیسی

To the righteous soul will be said:) O (thou) soul, in (complete) rest and satisfaction) (27)

Come back thou to thy Lord,- well pleased (thyself), and well-pleasing unto Him! (28)

*۳ قرآن کریم، سوره (۵۰) ق، آیه ۱۶

... وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.

ترجمه فارسی

... و ما از رگ گردن او، به او نزدیک تریم.

ترجمه انگلیسی

...We are nearer to him than (his) jugular vein.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۷۴

در بیان قول رسول علیه السلام لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ

بر مکن پر را و دل بر کن ازو
زانکه شرط این جهاد آمد عدو

چون عدو نبود، جهاد آمد مُحال
شهوَت نبود، نباشد اِمْتِثَال^(۲۷)

صبر نبود چون نباشد میل تو
 خصم چون نبود، چه حاجت خیل^(۲۳) تو؟

هین مکن خود را خَصِی^(۲۴)، رهبان^(۲۵) مشو
 زانکه عفت هست شهوت را گرو

بی‌هوا، نهی از هوا ممکن نبود
 غازی^(۲۶) بر مردگان نتوان نمود

انْفَقُوا^{۴*}^(۲۷) گفته ست پس کسبی بکن
 زانکه نبود خرج، بی‌دخل کهن

گر چه آورد انْفَقُوا را مطلق او
 تو بخوان که اِكْسِبُوا^(۲۸) ثُمَّ انْفَقُوا^(۲۹)

همچنان چون شاه فرمود: اِصْبِرُوا^{۵*}^(۳۰)
 رغبتی باید کز آن تابی تو رو

پس کُلُوا^{۶*}^(۳۱) از بهر دام شهوت است
 بعد از آن لا تُسْرِفُوا^(۳۲) آن عفت است

چونکه محمولُ بِهِ^(۳۳) نبود لَدَيْهِ^(۳۴)
 نیست ممکن بود محمولُ عَلَيْهِ^(۳۵)

چونکه رنج صبر نبود مر تو را
 شرط نبود، پس فرو ناید جزا

حَبَّذَا^(۳۶) آن شرط و شادا آن جزا
 آن جزای دلنواز جان‌فزا

۴* قرآن کریم، سوره تغابن (۶۴)، آیه ۱۶

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ ۚ وَمَنْ يُوقْ شَحْ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

ترجمه فارسی

بنابراین به اندازه استطاعتی که دارید از خدا پروا کنید و [فرمان او را] بشنوید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است، و کسانی که خود را از حرص و آز بازدارند آنان رستگارند.

ترجمه انگلیسی

So fear Allah as much as ye can; listen and obey and spend in charity for the benefit of your own soul and those saved from the covetousness of their own souls,- they are the ones that achieve prosperity.

*۴ قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۵

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

ترجمه فارسی

و در راه خدا انفاق کنید و [با ترک این کار پسندیده،] خود را به هلاکت نیندازید، و نیکی کنید که یقیناً خدا نیکوکاران را دوست دارد.

ترجمه انگلیسی

And spend of your substance in the cause of Allah, and make not your own hands contribute to (your) destruction; but do good; for Allah loveth those who do good.

*۵ قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۲۰۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

ترجمه فارسی

ای کسانی که ایمان آورده اید [در برابر دشمن درونی خود یعنی انگیزه های نفسانی و مشکلات فردی] صبر کنید و [در برابر دشمن بیرونی نیز] پایداری کنید و [از مرزهای اخلاقی و اجتماعی خود] مراقبت کنید و پروا گیرید. باشد که رستگار شوید.

ترجمه انگلیسی

O ye who believe! Persevere in patience and constancy; vie in such perseverance; strengthen each other; and fear Allah; that ye may prosper.

*۶ قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۳۱

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.

ترجمه فارسی

ای فرزندان آدم! به گاه عبادت [یا در هر عبادتگاهی] زینت های خود را برگزید [لباسی مناسب بپوشید] و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید که خداوند، اسراف کاران را دوست نمی دارد.

ترجمه انگلیسی

O Children of Adam! wear your beautiful apparel at every time and place of prayer: eat and drink: But waste not by excess, for Allah loveth not the wasters.

- (۱) زُنَّار: کمربندی که مسیحیان دمی به حکم مسلمانان بر کمر می‌بستند تا از مسلمانان بازشناخته شوند
(۲) ذَوَالنُّون: از طبقه نخستین صوفیان است و نام او ثویان بن ابراهیم و اهل مصر بود.
(۳) چاشت: غذا، صبحانه
(۴) دَوَار: هر چیزی که گرد خود یا گرد چیز دیگر بچرخد و دور بزند، گردنده
(۵) تَعَمَّق: دور اندیشی و کنجکاوی و دقت در امری
(۶) حَذِّث: سرگین، مدفوع
(۷) مُنْتَهَى: به پایان رسیده، کمال یافته
(۸) خَس: خار، خاشاک، پست و فرومایه
(۹) اَعْيَان: جمع عین، در اینجا مراد جواهر است.
(۱۰) عَرَض: ماهیتی است که اگر موجود شود وجودش قائم به جواهر است، مانند رنگ و شکل و کمیت جسم که به جسم قائم است، [مقابل جواهر] آنچه قائم به غیر باشد.
(۱۱) خَاكِيْبِيْن: خاک بیزنده، (بیختن: الک کردن، غربال کردن)، کسی که خاک را غربال می کند.
(۱۲) مَحْمُول و موضوع: اهل منطق هر قضیه ای را مرکب از محمول و موضوع و رابطه می دانند. موضوع آن قسمت از قضیه است که جزء دیگر قضیه بدان اسناد یابد. و محمول نیز آن قسمت از قضیه است که به موضوع اسناد یابد. مثل اینکه گفته شود: آسمان ابری است، آسمان موضوع و ابری محمول می باشد. است نیز رابطه محسوب می شود زیرا محمول را به موضوع پیوند می دهد.
(۱۳) مَسْمُوع: شنیده، شنیده شده
(۱۴) قیاس اقترانی: قیاس ارسطویی، هر نوع قیاس و استدلالی که از محدودیت ذهن می آید.
(۱۵) فلسفی: منسوب به فلسفه، فیلسوف، حکیم و دانشمند
(۱۶) صَفَی: مراد از صفی همان صافی است، برگزیده، خالص، پاک و منزّه
(۱۷) مَدْلُول: دلالت کرده شده، رهنمون شده
(۱۸) دُخَان: دود
(۱۹) وَلَا: دوستی و محبت
(۲۰) سِبْهَکَاری: بدکاری، ظلم، فسق
(۲۱) تَخْییل: خیال کردن، کسی را به خیال افکندن، خیال آرای
(۲۲) اِمْتِثَال: فرمانبرداری و اطاعت
(۲۳) خَیْل: رمه اسب، مجازاً به اسب سواران نیز اطلاق می شود. در اینجا مراد سپاه و لشکر است.
(۲۴) خَصَصَ: اخته شده، جمع: خَصَصَ، خَصَصِیان
(۲۵) زَهِیان: کسی که در دیر به سر می‌برد و به عبادت مشغول است، راهب، پارسا و عابد مسیحی، دیرنشین
(۲۶) غَازِی: جنگجویی
(۲۷) اَنْفَقُوا: انفاق کنید
(۲۸) اِکْثَبُوا: کسب کنید
(۲۹) کُم: سپس
(۳۰) اِصْبِرُوا: صبر کنید
(۳۱) کُلُوا: بخورید
(۳۲) لَا تُسْرِفُوا: اسراف مکنید
(۳۳) مَحْمُولٌ بِهِ: مراد همان محمول است که قبلاً توضیح داده شد.
(۳۴) لَدَيْهِ: نزد او، لَدَى به معنی نزد + ضمیر متصل ه
(۳۵) مَحْمُولٌ عَلَيْهِ: مراد همان موضوع است که قبلاً توضیح داده شد.
(۳۶) حَبَدًا: خوشا، زهی